

نقد و بررسی

تصحیح و شرح «دیوان اشعار منوچهری دامغانی»^۱

یاسر دالوند*

چکیده

دیوان منوچهری دامغانی تاکنون چندین بار به طبع رسیده است که از جدیدترین آن‌ها می‌توان چاپ برات زنجانی را نام برد. مصحح در مقدمه دیوان تصریح کرده که چاپ پیشین دیوان منوچهری (از دبیرسیاقی) «به روش علمی تصحیح نشده است»؛ لذا ایشان دیوان یادشده را از روی هفت نسخه خطی تصحیح کرده‌اند و علاوه بر تصحیح، به معنی لغات و شرح ابیات نیز پرداخته‌اند. از آنجایی که در تصحیح و شرح برخی از ابیات این چاپ، لغزش‌ها و کاستی‌هایی مشاهده می‌شود، در این مقاله، چاپ اخیر دیوان اشعار منوچهری، ذیل چهار عنوان تصحیح ابیات، شرح ابیات، تصحیح و شرح ابیات، و ایرادات وزنی، بررسی شده است. کوششی نیز برای مقایسه این چاپ و چاپ دبیرسیاقی شده است.

کلیدواژه‌ها: نقد تصحیح، منوچهری دامغانی، دیوان اشعار، برات زنجانی، دبیرسیاقی

تاریخ دریافت: ۹۴/۹/۲ تاریخ پذیرش: ۹۵/۶/۳

۱. منوچهری دامغانی، احمدبن قوص (۱۳۸۷). دیوان اشعار منوچهری دامغانی، به کوشش برات زنجانی، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی / 70dalvand@gmail.com

مقدمه

منوچهری دامغانی از شاعران طراز اول ایران در نیمه اول قرن پنجم هجری است، که دیوان او چندین بار به طبع رسیده است. یکی از جدیدترین کوشش‌هایی که در این زمینه صورت گرفته، تصحیح دکتر برات زنجانی است. وی انگیزه و روش کار خود را این گونه بیان می‌کند: «از مدّت‌ها پیش با این دیوان آشنا بودم و مطالب آن را تدریس کرده‌ام. بر این قصد به تصحیح مجدد - به نحوی که گفته‌های منوچهری در متن قرار بگیرد و نظرات دیگران به تعلیقات کتاب برده شود - اقدام نمودم و علاوه بر آن، ابیات دیوان را بیت‌به‌بیت شرح، و مشکلات را شرح داده‌ام» (منوچهری، ۱۳۸۷: ۱۳۸۷). مصحح، پس از بیان شرح حال منوچهری، متن مصحح اشعار را آورده است. بر شیوه تصحیح و شرحی که او از اشعار ارائه کرده است، چند اشکال وارد است: نخست این که مصحح از ذکر نسخه بدل‌ها تن زده و با این کار، امکان تأمل در ضبط‌های مختلف را از خواننده سلب کرده است. دیگر این که در شرح ابیات، آن گونه که گفته، «دیوان را بیت‌به‌بیت شرح» نداده و مشکلاتش را روشن نکرده است و، چنان که در ادامه خواهیم دید، از کنار اکثر ابیات دشوار گذشته است.

در مقاله پیش‌رو تلاش شده است تا این تصحیح با چاپ استاد دبیرسیاقی مقایسه شود، و لغزش‌هایی که در تصحیح و شرح ابیات راه یافته است، بررسی گردد. زنجانی در مقدمه نوشته است: «دیوان چاپی که به نام منوچهری در کتابخانه‌ها است، به روش علمی تصحیح نشده است، بدین معنی که: گفته‌های علامه دهخدا و دیگران را به جای گفته منوچهری آورده‌اند و در این کار به افراط رفته‌اند به طوری که یک چهارم دیوان مخدوش شده است...» (همانجا). ایرادی که مصحح به چاپ دبیرسیاقی وارد می‌کند تا حدی قابل پذیرش است لیکن تصحیحاتی را که دبیرسیاقی از استاد دهخدا دانسته است، در واقع مبتنی بر یک نسخه خطی/دستنویس بوده است، نه تصحیحات قیاسی علامه دهخدا. چنان که علی‌اشرف صادقی متذکر این نکته شده است: «در مورد دیوان منوچهری و «تصحیحات» مرحوم دهخدا نکته دیگری هست و آن این که دهخدا نسخه مورخ ۱۰۵۱ را در اختیار داشته و [دبیرسیاقی] مقدار زیادی از آنچه را در حاشیه نسخه خود آورده، و به عنوان «تصحیح» دهخدا به چاپ‌های تصحیح اول دیوان راه یافته، از این نسخه نقل کرده است» (صادقی، ۱۳۸۱: ۳۹).

در این بخش، نمونه وار، به بررسی تنها چند قصیده از دیوان - و نه کل آن - تحت چهار عنوان می‌پردازیم:

۱- تصحیح ابیات

بررسی برخی از ابیات تصحیح‌شده چاپ مذکور:

* پی ز قوس و رگ ز درع و فش ز موی و تن ز کوه

سر ز نخل و دم ز حبل و بر زنگ و سُم ز روی

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۳۹)

این بیت از قصیده‌ای است که منوچهری در «وصف اسب» سروده است. شاعر تلاش کرده تا اسب خود را با ویژگی‌های بی‌نظیری توصیف کند. اگر با دقت به اجزای بیت مذکور بنگریم، پی خواهیم برد که با ضبط کنونی، برخی ترکیبات توصیف حقیقی شاعر را انتقال نمی‌دهند؛ برای نمونه، عبارت «فش ز موی» توصیفی عادی است و با توصیف شاعرانه فاصله‌ای بسیار دارد چراکه فش (= یال) تمامی اسب‌ها از موی است. از دیگر سو، وجه‌شبهی که از «رگ ز درع» حاصل می‌شود (لابد محکمی) اندکی غریب است. از عبارت «بر زنگ» در مصراع دوم نیز معنای محصلی به دست نمی‌آید. دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۴۷) بیت را به صورت زیر ضبط کرده است:

پی ز قوس و فش ز درع و رگ ز موی و تن ز کوه

سر ز نخل و دم ز حبل و بر ز سنگ و سُم ز روی

چنان‌که ملاحظه می‌شود، در این ضبط، تمامی عبارات دارای معنایی صحیح و هنری است. تشبیه یال اسب به درع (از لحاظ شکل) در این بیت - که اسدی طوسی آن را در لغت فرس به عنوان شاهد برای «بُش» (= یال) نقل کرده است - نیز دیده می‌شود. «منوچهری گوید:

درع بُش، آتش جبین، و گنبد آتش کتف

مشک دم، عنبرخوی و شمشاد موی و سر و یال^۱»

(اسدی طوسی، ۱۳۹۰: ۲۱۹)

۱. این بیت در دیوان منوچهری نیامده است. دبیرسیاقی در حاشیه قصیده یادشده می‌نویسد: «[این بیت] ظاهراً از همین قصیده است اما قافیه آن پس و پیش شده» (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۴۸).

* یکی خانه دیدم ز سنگ سیاه
گذرگاه او تنگ چون چنبری
گشادم در آن به افسونگری
برافروختم دزدوار آذری

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۵۴)

به عقیده نگارنده این سطور، قید «دزدوار» نمی‌تواند در این بافت درست باشد، چراکه دزدان اغلب از برافروختن آتش می‌پرهیخته‌اند تا شناخته نشوند؛^۱ چنان‌که حافظ نیز دزدی را را که به شب چراغ در دست دارد، دلاور شمرده و از کار او ابراز تعجب کرده است:

به فروغِ چهره زلفت ره دل زند همه شب

چه دلاور است دزدی که به شب چراغ دارد!

(حافظ، ۱۳۸۸: ۱۸۲)

بنابراین، ضبط دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۲۰) ارجحیت دارد:

گشادم در او به افسونگری
برافروختم زروار آذری

آتش از حیث زردی به زر همانند شده است. این تصویر در جایی دیگر از دیوان نیز به کار رفته است:

چون اندرورسی به شب تیره سیاه
زین آتشی بلند برافروز زروار^۲

(منوچهری، ۱۳۸۵: ۴۰)

مشدد آوردن «زر» ویژگی سبکی، و مطابق تلفظ کهن این واژه است (مکنزی، ۱۳۹۴: ۲۵۴) و به احتمال بسیار همین امر سبب شده است تا کاتبان - که وزن شعر را ناموزون پنداشته‌اند - در ادوار بعدی آن را تغییر دهند.

* بسته سفالین کمر هفت، هشت
فکنده به سر بر، گلین معجری

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۵۴)

این بیت در توصیف خم شراب است. گلین معجر اشاره به سرپوش گلی خم (خشت)

۱. دزدوار را می‌توان در معنای «نهانی و پنهانی» توجیه کرد لیکن با خواندن ابیات پیش و پس، لزومی ندارد که شاعر، پنهانی آتش افروخته باشد.

۲. زنجانی در این بیت نیز به جای «زروار»، «روزوار» ضبط کرده است.

است لیکن با توجه به دو بیت بعد که گلین افسر را در همین معنا آورده است:
بسی خاک بنشسته بر فرق او نهاده به سر بر، گلین افسری

ضبط دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۲۰) برتر می‌نماید:
بسته سُفالین کمر هفت‌هشت فکنده به سر بر، تنک معجری

تنک معجر: استعاره از تار عنکبوت است. ابیات بعدی نیز مؤید همین ضبط و معناست:
ز فرق سرش بازکردم سبک تنک‌تر ز پیرِ پشه چادری

* ای‌ا خواجه همداستانی بکن که بر من تحمّل کند ابتری
(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۵۵)

«تحمّل کردن»، چنان‌که مصحح نوشته است، در معنای «تحمیل بارکردن» و «رنج و مشقت آوردن» به کار رفته است. با توجه به این ضبط، می‌پرسیم چرا شاعر از خواجه و ممدوح خود می‌خواهد تا با ظلمی که در حق او شده است، موافقت کند؟! دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۲۲) بیت را اینگونه ضبط کرده است:

ای‌ا خواجه همداستانی مکن که بر من تحمّل کند ابتری
مطابق این ضبط، بیت معنای معقولی پیدا می‌کند.

* سپردم بدین ناقه، چونین قفاری چو دانا که دارد به جدّی و هزلی
(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۵۱)

مصراع دوم محرف است و از آن معنای محصلی دریافت نمی‌شود. دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۳۲) بیت را این گونه ضبط کرده است:

سپردم بدین ناقه چونین قفاری چو دانا که یازد به جدّی ز هزلی

معنی: همانند فردی دانا که (به آسانی و با زیرکی) می‌تواند از سخنی هزل، به گفتاری جدّ میل کند، آن بیابان را با شتر خود سپردم (تشبیه محسوس به معقول).

* حَمَام و فاخته بر زیرِ سرو، و قمری اندر گل
همی خوانند اشعار و همی گویند یا لَهْفی
یکی چون بِشْرینِ حاذم و^۱ دوم چون عمرو بویحیی

سیم چون اعشی همدان، چهارم نشهل حری
(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۳۱)

این دو بیت از قصیده‌ای است که شاعر آن را «در صنعت جمع و تقسیم» سروده است. او در بیت اول - با توجه به صنعت جمع - عناصری را به عنوان «لَفّ» مطرح می‌سازد و در بیت بعد - با در نظر داشتن صنعت تقسیم - معادل‌هایی را به عنوان «نشر» برای آن‌ها ذکر می‌کند. در ابیات مذکور، چنان‌که ملاحظه می‌شود، در بیت نخست نام سه پرنده (حمام و فاخته و قمری) آمده است لیکن در بیت دوم نام چهار شخص ذکر شده است و این به نوعی صنعت یادشده را مختل کرده است. دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۲۴) این دو بیت را این‌گونه ضبط کرده است:

حَمَام و فاخته بر شاخ، و تَز و قمری اندر گل
همی خوانند اشعار و همی گویند یا لَهْفی
یکی چون بِشْرینِ خازم، دوم چون عمرو بویحیی
سیم چون اعشی همدان، چهارم نَشْهَلِ حَرّی

مطابق این ضبط، صنعت یادشده به درستی برقرار است. «تَز: نام مرغی است خوش‌آواز و کم‌سکون و بیشتر در گلستان‌ها می‌باشد و آن را به عربی صعوه می‌گویند» (تبریزی، ۱۳۳۴: ۴۹۴/۱).

* هست او شریف و همّت او همچو او شریف

هست او هنیّ و همّت او همچو او هنی
(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۲۸)

این بیت در توصیف ممدوح است. از آنجایی که هنی (= گوارا) خواندنِ ممدوح و همّت

۱. واو وزن را مختل کرده است.

وی، نامأنوس و دور از ذهن است، و با توجه به تکرار قافیۀ «هنی» در بیت پایانی:

عمر و تن تو باد فزاینده و دراز عیشِ خوشِ تو باد گوارنده و هنی

ضبط دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۴۳) مرجح است:

هست او شریف و همت او همچو او شریف

هست او سنی و همت او همچو او سنی

سنی: «رفیع. بلند. بزرگ. گران قدر» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «سنی»). دهخدا همین بیت را به عنوان شاهد برای «سنی» نقل کرده است.

* بلا و نعمت و اقبال و مردمی و ثنای بری و آری و رزی و کاری و دزوی

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۲۲)

در مصراع دوم، واژه «رزی» محرف می نماید و از آن معنای محصلی گرفته نمی شود.

دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۴۵) بیت را این گونه ضبط کرده است:

بلا و نعمت و اقبال و مردمی و ثنای بری و آری و توزی و کاری و دزوی

توزیدن: اندوختن، حاصل کردن^۱.

* چو بوشعیب و خلیل و چوقیس و عمرو کمیت

به وزن و ذوقِ عروض و به نظم و نثر و روی

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۲۲)

این بیت لفّ و نشر دارد. لازم به یاد آوری است که بین «عمرو» و «کمیت» به او عطف نیاز است تا لف و نشر بیت با مشکل مواجه نشود. دیگر این که، چون خلیل بن احمد را واضع قواعد علم عروض و اوزان و بحور شعر می دانند، ضبط دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۴۵) درست تر می نماید:

^۱. محتمل است «رزی» تصحیف «ورزی» باشد. در آن صورت، ورزیدن به «مردمی» (در مصراع نخست) برمی گردد که نمونه های دیگری هم در دیوان دارد: «نامردمی نوزی و ورزی تو مردمی» (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۴۴).

چو بوشعیب و خلیل و چوقیس و عمرو و کمیت

به ذوق و وزن عروض و به نظم و نثر و روی

مطابق این ضبط، «ذوق» به بوشعیب (از شاعران پارسی دوره سامانی) برمی‌گردد و «وزن عروض» به خلیل.^۱

* قمری هزار نوحه کند بر سر چنار چون اهل شیعه بر سر اصحاب اشعری
(منوچهری، ۱۳۸۷: ۱۹۸)

این بیت از قصیده‌ای است به مطلع زیر:

نوروز برنگاشت به صحرا به مشک و می تمثال‌های عَزّه و تصویریهای می
بستان بسان بادیه گشته‌ست پرنگار از سنبلش قبیله و از ارغوانش حی...

در بیت مورد بررسی، حرکت ماقبل حرف روی (توجیه) با دیگر قوافی یکسان نیست. از دیگر سو، با توجه به این ضبط، معنای واضحی از بیت دریافت نمی‌شود، چراکه نوحه اهل شیعه بر اصحاب اشعری دلیلی روشن نمی‌تواند داشته باشد. دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۳۴) بیت را این گونه ضبط کرده است:

قمری هزار نوحه کند بر سر چنار مانند اهل شیعه بر سر اصحاب نینوی
اصحاب نینوی: امام حسین^(ع) و یارانش.^۲

* هر کوه شبی صد ره عمرش به شبی خواهد بی شک به بر ایزد باشدش گرفتاری
(منوچهری، ۱۳۸۷: ۱۸۴)

ساختار نحوی مصراع نخستین ایراد دارد. در این بافت «به شبی» زائد می‌نماید. دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۱۴) بیت را این گونه ضبط کرده است:

هر کوه به شبی صد ره، عمرش نه همی خواهد
بی شک به بر ایزد باشدش گرفتاری

۱. البته ضبط دکتر زنجانی را نیز می‌توان با تکلف توجیه کرد.

۲. در لغت‌نامه دهخدا همین بیت به عنوان شاهد برای «نینوی» ذکر شده است. این واژه اگر «نینوی» تلفظ شود، عیب قافیه بر جای خواهد بود.

*ببرم این درشتناک بادیه
 زمین او چو دوزخ و ز تَفّ آن
 بسان ملک جم خراب بادیه
 زنند مقرعه به پیش پادشا
 کنیزگان به گرد او کشیده صف
 ز رنگِ نقشِ مارِ گردریگ، پُر^۱
 شراب او سراب و جامش اودیه
 سماع مطربان به گرد او درون
 که گم شود خرد در انتهای او
 چو موی زنگیان شده گیای او
 سپاه غول و دیو پادشای او
 دوالهها ز دمّ اژدههای او
 ز کرکی و نعامه و قطای او
 غدیرها و آبگیرهای او
 و نقل او حجاره و حصای او
 ز بیر و گرگ و شیر پرعوای او...

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۱۵۳)

در این چند بیت، سپاه غول و دیو به پادشاهان و فرمانروایان بیابان همانند شده‌اند.^۲ این پادشاه - همانند همه سلاطین - باید مقرعه‌زنان، کنیزکان، جام، شراب و مطربانی داشته باشد؛ لذا شاعر با توصیفی زیبا، عناصر متفاوت بیابان را به هرکدام از موارد فوق تشبیه می‌کند؛ لیکن بیت ۶ محور عمودی این تصاویر را به هم زده است. احتمال می‌توان داد که جایگاه اصلی این بیت - که توصیف آبگیرهای پر از مار بیابان است - پس از بیت دوم بوده باشد:

ببرم این درشتناک بادیه
 زمین او چو دوزخ و ز تَفّ آن
 ز رنگِ نقشِ مارِ گردریگ، پُر^۳
 بسان ملک جم خراب بادیه
 زنند مقرعه به پیش پادشا
 که گم شود خرد در انتهای او
 چو موی زنگیان شده گیای او
 غدیرها و آبگیرهای او
 سپاه غول و دیو پادشای او
 دوالهها ز دمّ اژدههای او...

قابل یادآوری است که در چاپ‌های دبیرسیاقی و زنجانی ترتیب ابیات یکسان است.

۱. دبیرسیاقی: ز مار گرز، مارِ گردریگ پر...

۲. اگر مصراع را اینگونه بخوانیم: «سپاه غول، و دیو پادشای او» معنی این گونه خواهد بود: سپاه بیابان غول، و پادشاه آن دیو بود.

۳. مارِ گردریگ: نوعی مار بسیار خطرناک؛ افعی صریم.

۲- شرح ابیات

بررسی شرح برخی از ابیات:

* پوپویک پیکی نامه زده اندر سر خویش نامه گه باز کند گه شکنند بر شکنا

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۷)

شارح «پیکی نامه» را یک ترکیب دانسته و آن را تحت عنوان «پیکی نامه به سر زدن» توضیح داده است (همان، ۹). به عقیده نگارنده، در این بیت، پوپوک، نقش مسندالیهی دارد و پیکی، نقش مسندی. «نامه زده اندر سر خویش» نیز صفت است برای پیکی:

پوپوک پیکی، نامه زده اندر سر خویش نامه گه باز کند گه شکنند بر شکنا

شاعر می گوید: پوپو، پیکی است که نامه ای به سر خود نصب کرده است... نکته دیگر این که، شارح، «پوپوک»^۱ را - همانند دیگر شارحان و مصححان دیوان منوچهری - یک واژه بسیط فرض کرده و آن را به معنای «هدهد» دانسته است.^۲ «پوپوک» مرکب است از: پوپو + کاف تحبیب^۳؛ و در جایی دیگر از دیوان نیز «هدهدک» به کار رفته است که عیناً همین ساختار را دارد:

هدهدک^۴ پیک برید است که در ابر تند^۵ چون بریدانه مرقع به تن اندر فکند

راست چون پیکان نامه به سر اندر بزند نامه گه باز کند، گه به هم اندر شکند

(منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۹۰)

۱. یا آن گونه که خودشان ضبط کرده اند: پوپویک.

۲. در لغت نامه دهخدا نیز «پوپوک» به معنی «هدهد» ضبط شده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «پوپوک»).

۳. به عقیده نگارنده این سطور، «پوپوک» - که در فرهنگ ها به معنی هدهد آمده است - صورت تخفیف یافته «پوپو + کاف» تحبیب بوده است. به این صورت که ابتدا «پوپو» رایج بوده است و در ادوار بعدی، اهل زبان «کاف تحبیب» را بر آن افزوده اند. در طی تحوّل آوایی واژه در طول زمان، «پوپوک» به «پوپک» مبدل شده است. طبق همین نظر، ضبط دبیرساقی (پوپوک) بر ضبط زنجایی (پوپویک) برتری دارد. (در دوره های آغازین شعر فارسی، هم «پوپوک» و هم «پوپک» استعمال شده است).

۴. در لغت نامه دهخدا: پوپوک.

۵. در لغت نامه دهخدا: «دند»، که انساب می نماید.

ضمناً در کتاب پرندگان باغ و داغ و راغ بیت یادشده به‌عنوان شاهد برای «پوپو» نقل شده است (دبیرسیاقی، ۱۳۹۱: ذیل «پوپو»).

* وان گل سوسن مانده جامی ز لبین ریخته مُعَصْفَرِ سوده میان لبنا

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۷)

شارح در توضیح «معصفر سوده» نوشته‌است: «براده زر» (همان، ۹). معصفر در معنای «گل کاجیره» به‌کار رفته است و دهخدا نیز همین بیت منوچهری را به‌عنوان شاهد نقل کرده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «معصفر»). توضیح آن‌که گل سوسن سفید که پرچم‌هایی (و یا رگه‌ها و خال‌های) زردرنگ دارد با تشبیه مرکب به جامی شیر همانند شده است که مقداری گل کاجیره زردرنگ درون آن ریخته باشند.

* عصیرِ جوانه هنوز از قدح همی زد به تعجیل پرتاب‌ها

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۱۰)

جوانه در این بیت در معنای «تازه و جوان» به‌کار رفته است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «جوانه») و عصیر جوانه عبارت است از «شراب تازه»، لیکن مصحح ظاهراً جوانه را در معنای شاخه تازه درخت گرفته، چراکه نوشته‌است: «جوانه‌زدن^۲ عیناً مانند جوشیدن است» (منوچهری، ۱۳۸۷: ۱۰).

* برآمد زاغ‌رنگ و ماغ‌پیکر یکی میغ از ستیغ کوه قارن

(همان، ۱۲۶)

مصحح، «ماغ» را در معنای «بخار سیاه‌رنگ، مه» دانسته‌است (همان، ۱۲۹)، لیکن به قرینه «زاغ»، ماغ در این بیت در معنای «نوعی از مرغابی و آن سیاه می‌باشد...» (تبریزی، ۱۳۳۴: ۱۹۴۴/۴) به‌کار رفته است. شاعر ابر را از حیث رنگ و شکل به پرنده مذکور تشبیه کرده است. این تصویر در جایی دیگر از دیوان نیز به‌کار رفته است:

۱. همین بیت منوچهری به‌عنوان شاهد نقل شده است.

۲. جوانه صفتِ عصیر است نه جزئی از فعل مرکب.

تا برآید لخت لخت از کوه میغِ ماغگون آسمانِ آبگون از رنگِ او گردد خلنگ
(منوچهری، ۱۳۸۵: ۶۳)

زنجانی در این بیت «ماغگون» را به درستی در معنای «مرغی سیاه‌رنگ» (منوچهری، ۱۳۸۷: ۱۱۲) دانسته است. نکته دیگر این که، قطران تبریزی نیز آسمانِ ابری را از حیث رنگ به پشتِ ماغ تشبیه کرده است:

از باد شد غدیرِ به‌کردارِ صدرِ باز وز میغ گشت چرخِ به‌کردارِ پشتِ ماغ
(قطران تبریزی، ۱۳۶۲: ۱۹۰)

قابل یادآوری است که در بیت منوچهری و قطران، ماغ در معنایی که مصحح یاد کرده است (بخار سیاه‌رنگ، مه) با میغ ایهام تناسب می‌سازد.

* پدید آمد هلال از جانبِ کوه بسان زعفرانِ آلوده‌مِ حَجَن
(منوچهری، ۱۳۸۷: ۱۲۶)

مصحح در توضیح «مِ حَجَن» می‌نویسد: «مِ حَجَن: سپر» (همان، ۱۲۹). با توجه به خمیدگی هلال، مِ حَجَن در معنای «چوگان، هر چوبی که سرش خم‌انیده و کج باشد» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «مِ حَجَن») ^۱ به‌کار رفته است، نه سپر.

* فغان ازین غرابِ بین و وای او که در نوا فکندمان نوای او
(منوچهری، ۱۳۸۷: ۱۵۳)

مصحح در توضیح «نوا» نوشته‌اند: «نوا: ناله» (همان، ۱۵۵). از آنجایی که عرب، مشاهده غرابِ بین را شوم و موجب جدایی یاران و خویشاوندان می‌دانسته‌اند، نوا (اول) در معنای «جدایی و هجران» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «نوا») به‌کار رفته است و «در نوا فکندمان» یعنی ما را به هجران و جدایی مبتلا ساخت. ^۲ مطابق این معنا مابین دو «نوا» در مصراع دوم، جناس تام برقرار است.

۱. در لغت‌نامه دهخدا، همین بیت منوچهری به‌عنوان شاهد نقل شده است.

۲. دبیرسیاقی و دهخدا نیز در این بیت «نوا» را در معنای ناله دانسته‌اند.

* تیزچشم، آهن جگر، فولاد دل، کیمخت لب

سیم‌دندان، چاه‌بینی، ناوه‌کام و لوح‌روی

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۳۹)

این بیت از قصیده‌ای است که آن را در توصیف اسب سروده است. مصحح در توضیح «لوح‌روی» نوشته‌اند: «لوح‌روی: رویش مانند صفحه‌ای از فلزِ روی بود» (همان، ۲۴۱). ظاهراً ایشان از واژه «روی» به‌طور هم‌زمان دو معنا اراده کرده‌اند: نخست «صورت»، و دیگر «فلزِ روی». این برداشت درست نمی‌نماید. شاعر در این بیت، با توجه به توصیف اعضای مختلف اسب (چشم و جگر و دل و لب و...)، روی آن را نیز از حیث پهن و صاف بودن به لوح همانند کرده است. لذا روی به معنای فلزِ روی نمی‌تواند باشد لیکن در این معنا با آهن و فولاد ایهام‌تناسب می‌سازد. پهن بودن پیشانی و روی از نشانه‌های اسب نیکو بوده است: «استادان بیطره گفته‌اند: [اسب] باید که دندان باریک و پیوسته و سپید بود... و پهن پیشانی و املس بناگوش و...» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۱: ۱۲۳).

* جمالت باد و جاهت باد و عزت باد و آسانی

هم اندر عالم کبری، هم اندر عالم صغری

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۳۲)

مصحح، در توضیح «عالم صغری» نوشته‌است: «عالم صغری: کنایه از انسان» (همان، ۲۳۸). گرچه در آموزه‌های عرفانی و فلسفی، انسان را عالم صغری می‌دانند، لیکن این معنا، با ساختار معنایی بیت منوچهری سازگار نمی‌آید. عالم صغری در این بیت در معنای «دنیا» استعمال شده است، در برابر عالم کبری (= آخرت). این بیت دعای پایانی قصیده در حق ممدوح است. شاعر از خداوند متعال می‌خواهد که ممدوح را چه در دنیا و چه در آخرت، جاه و جمال و جلال دهد.

* گهی بلبل زند بر زیر و گه صلصل زند بر بم

گهی قمری کند از بر، گهی ساری کند املی

یکی مقصوره عتاب و دیگر چامه دعبل

سدیگر مخلص اخطل، چهارم مقطع اعشی

(همان، ۲۳۱)

مصحح در توضیح «مقصوره» و «مخلص» و «مقطع» نوشته‌اند: «مقصوره: کوتاه‌شده || مخلص: خلاصه، به‌طور خلاصه || مقطع: جای برش» (همان، ۲۳۳ و ۲۳۴). در این بیت معنای لغوی این واژه‌ها مدنظر نیست بلکه شاعر معنای اصطلاحی آن‌ها را اراده کرده است: مقصوره: ظاهراً قصیده‌ای که حرف روی در قافیه آن الف مقصوره است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «مقصوره»). || مخلص: «جایی که نویسنده یا شاعر به مناسبت ممدوح خود را می‌ستاید. جایی که دعا و ثنای شاعر بیان می‌شود...» (همان، ذیل «مخلص»). || مقطع: آخرین بیت غزل و قصیده.

* دارد خجسته غالیه‌دانی ز سندروس

چون نیمه‌یی به عنبر سارا بیاگنی

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۲۷)

مصحح در توضیح «سندروس» نوشته‌است: «سندروس: سرو کوهی» (همان، ۲۲۹). سندروس در این بیت در معنای «صمغی زردرنگ شبیه کهربا» به‌کار رفته است. توضیح آن‌که: «خجسته» گلی است زردرنگ که درونی سیاه دارد (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «خجسته»). شاعر در این بیت خجسته را با تشبیه مرکب به غالیه‌دانی از سندروس (= زردرنگ) همانند کرده است که نیمه آن از عنبر (= سیاه‌رنگ) پر شده باشد. وی در جاهای دیگری از دیوان نیز این گل را وصف کرده است:

با سرمه‌دان زرین مانند خجسته را

کرده به جای سرمه، بدان سرمه‌دان عبیر

(منوچهری، ۱۳۸۵: ۴۸)

چشم خجسته را مژه زرد و میان سیاه

پرده زبرجدین و عقیقین رمد بود

(همان، ۲۹)

* وان قلم بین در بنانش چون یکی معشوقه‌ای

گه نشیب و گه فراز و گاه وصل و گاه نای

مرکبی دریاکش، و طیاره‌بی آتش فشان

دایه‌ای دُرپرور و دوشیزه‌ای یاقوت‌زای

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۱۷)

مصحح در توضیح «دریاکش» در بیت دوم نوشته‌اند: «دریاکش: حمل‌کننده دریا (ممدوح را به دریا تشبیه کرده در علم و صفات خوب)» (همان، ۲۲۰). بیت دوم توصیف قلم ممدوح است، نه خود ممدوح. دریاکش نیز در معنای «دریانوش» و «کسی که توان نوشتن یک دریا را دارد» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «دریاکش») به کار رفته است. شاعر قلم ممدوح را به اسبی همانند کرده است که قادر است دریایی (= جوهر و مرکب) را بنوشاند.

* نرگس میان باغ تو گویی درم زنی است
اوراقِ عشرهای مجلّد کند همی
(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۰۳)

مصحح، در تعلیقات این بیت نوشته‌است: «مجلّد کردن: جلد کردن» (همان، ۲۰۴). فعل مصراع دوم - آن گونه که ایشان نوشته‌اند - «مجلّد کردن» نیست بلکه «کردن» (= ساختن، ایجاد کردن) است و «مجلّد»^۱ مجازاً (ذکر عام اراده خاص) در معنای «قرآن کریم» آمده است. شاعر می‌گوید: گل نرگس گویی درم زنی است که اوراقِ مخصوص عشر^۲ قرآن را می‌سازد (اشاره به تاج زرد رنگ گل نرگس که بر گلبرگ‌هایی سفید رنگ قرار گرفته است^۳). این تصویر در جایی دیگر از دیوان این گونه بیان شده است:

برگ بنفشه بخم، چو پشتِ درم زن
نرگس چون عشر در میان مجلّد
(منوچهری، ۱۳۸۵: ۲۲)

* با نظم این رومی و با نثر اصمعی
با شرح این جتنی و با نحو سبوی

۱. «مجلّد» مضاف‌الیه «عشرهای» است و نه جزئی از فعل مرکب، آن گونه که مصحح دیوان نوشته است.
۲. عشر: ده آیه از قرآن کریم. رسم قاریان قدیم بوده است که شاگردان خود را هر روز ده آیه سبق می‌داده‌اند (منوچهری، ۱۳۸۵: ۳۸۴).

۳. بیت همچنین به خمیدگی نرگس اشاره‌ای دارد: نرگس گویی همانند درم زنی به منظور ساختن عشرهای قرآنی خم شده است. توضیح آنکه گل نرگس کج و خمیده است و همین امر باعث به‌وجود آمدن مضامین و حسن تعلیل‌های فراوانی شده است:

به‌سان چنگ از آن سرفکنده می‌دارد
که خیره‌سر شد از آشوبِ زندخوان (= بلبل)، نرگس
(کمال‌الدین اسماعیل، ۱۳۴۸: ۱۰۱)
برندارد نرگس از خاکِ زمین دیده همی
شوشه زر کرده - پنداری - میان ره رها
(جمال‌الدین اصفهانی، ۱۳۷۹: ۴۰)

چنانکه در بیت منوچهری - که به‌عنوان شاهد نقل شده است - دیده می‌شود، پشتِ درم زن خم است. در بیت مورد بحث نیز شاعر نرگس را همانند درم زنی دانسته است.

با نکتهٔ مُعَنّی و با دانش مسیح

با خاطر مبرّد و اعرابِ نَفْطَوَى

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۱۹۸)

مصحّح در توضیح «معنی» نوشته است: «بسنده، کافی» (همان، ۲۰۱). گذشته از آن که این معنی متعلّق به واژهٔ «مُعَنّی» است (که وزن را آشفته می کند) نه «مُعَنّی»، چنان که از سیاق عبارت برمی آید، «معنّی» نام فردی مشخص است. دبیرسیاقی نیز این واژه را در فهرست اعلام ذکر کرده است (منوچهری، ۱۳۸۵: ۳۱۳).

* آن برگِ رزان بین که بر آن شاخ رزان است گویی به مثل پیرهن رنگ رزان است

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۵۹)

شارح - همانند دیگر شارحان - «رزان» (اَوّل) را به معنی «تاک مو» دانسته است (همان، ۲۶۵). بدین ترتیب، «رزان» دوم زائد است. برخی نیز «برگ رزان» اول را مخفّف «برگ ریزان» دانسته اند که با توجّه به «بر آن شاخ» پذیرفتنی نیست. رزان اوّل در معنای «رنگین و الوان»^۱ (از رزیدن) به کار رفته است و در لغت نامهٔ دهخدا همین بیت منوچهری به عنوان شاهد نقل شده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «رزان»). رزان دوم نیز جمع «رز» به معنی درخت انگور است.

۳- تصحیح و شرح

در این بخش به بررسی ابیاتی می پردازیم که مصحّح آن ها را به درستی ضبط نکرده است و به همین جهت در شرح آن ها خطاهایی رخ داده است:

* زبان و ارغوان و اقحوان و ضیمران نو

جهان گشت از خوشی بسان لات و العزّی^۲

یکی چون زُمردین بیرم، دوم چون بسّدین معجمر

سیم چون مرمرین افسر، چهارم عنبرین مدری

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۳۱)

۱. برگ رز در خزّان رنگین می شود: چون قوس قزح برگِ رزان رنگ به رنگند (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۳)

۲. چنانکه در ادامه اشاره شده است، وزن مصراع دوّم مختل است.

مصحح، در توضیح «زبان» نوشته‌اند: «زبان: گل گاوزبان» (همان، ۲۳۵). «زبان» در این معنا در فرهنگ‌های معتبر ضبط نشده است.^۱ قابل یادآوری است که گل گاوزبان «به رنگ بنفش است» لیکن شاعر در بیت بعد، «زبان» را «زمردین» دانسته است. استاد دبیرسیاقی نیز بیت را به همین صورت ضبط کرده (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۲۳) و در تعلیقات نوشته است: «زبان: شاید زبان گنجشک، لسانُ العصفیر مراد باشد» (همان، ۳۷۰). زبان در این معنا نیز در فرهنگ‌ها ضبط نشده است. به عقیده نگارنده، این واژه مرگب است از: «ز (مخففِ «از» سببیه) + بان». «بان: درختی است که گل و برگ آن خوشبوی است، عجم آن را بیدمشک خوانند، و در عربی به آن قضیب‌البان گویند، و شعرا قد محبوب را به آن تشبیه کنند. نوعی از درخت مشهور به سرو» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «بان»). در لغت‌نامه دهخدا، همین بیت به‌عنوان شاهد برای واژه «بان» ذکر شده است. با توجه به این توضیح معنای بیت این گونه خواهد بود: به سببِ رویشِ بان و ارغوان و اقحوان و ضیمران، جهان از حیث خوشی و زیبایی همانند لات و عززی شده است.^۲

* قدح به کار نیاید، به رطل و باطیه خور

چنان که گر بخرامی، به می بوی، بخزی

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۴۲)

مصحح محترم، «به می بوی» را این‌گونه توضیح داده‌اند: «به می بوی: مست باشی» (همان، ۲۴۴). این تعبیر اندکی نامأنوس است. دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۲۹) بیت را این گونه ضبط کرده است:

قدح به کار نیاید، به رطل و باطیه خور چنان که گر بخرامی، نمی بوی، بخزی

نمی بوی از مصدر «نویدن» است به معنای «جنبیدن، حرکت کردن» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «نویدن»). در لغت‌نامه دهخدا همین بیت به‌عنوان شاهد برای «نویدن» ذکر شده است. با توجه به این ضبط، شاعر می‌گوید: با رطل و باطیه (= ابریق، کاسه بزرگ) شراب

۱. در لغت‌نامه دهخدا، ذیل مدخل «زبان» اغلب ترکیباتی که با این واژه ساخته می‌شوند، ذکر شده‌اند. از جمله این ترکیبات می‌توان «گاوزبان» را نام برد. ظاهراً مصحح «گاوزبان» را یکی از معانی زبان دانسته‌اند.

۲. معمولاً در تصحیح جدید یک متن، سعی بر آن است تا خطاها و لغزش‌های مصححان پیشین اصلاح شود. چنانکه مشاهده می‌شود خطاهای چاپ‌های پیشین، به این تصحیح جدید راه یافته‌است.

بنوش، نه با قدح تا چنان مست شوی که اگر قصد خرامیدن داشته باشی، نتوانی از جای خود حرکت کنی و لذا بر روی زمین بخزی.

* فلک چو چاه لاجورد و دلو او: دوپیکر و مجرّه همچو مای او

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۱۵۴)

شارح «مای» را به معنی «خزنده» و سپس «کنایه از ریسمان» دانسته است (همان، ۱۵۷). توضیح آن که برهان قاطع و فرهنگ جهانگیری با برداشت نادرست از این بیت فردوسی:

تویی پهلوان جهان کدخدای تو بی فرمان تو دَنبر و مَرغ و مای

«مای» را به معنی «جانوران خزنده» ضبط کرده‌اند^۱، حال آن‌که «مای» نام شهری است در هند (تبریزی، ۱۳۳۴: ۱۹۶۳/۴). دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۹۴) به جای «مای»، «نای» ضبط کرده و آن را به معنی «گلو و حلقوم» دانسته است (همان، ۴۰۶). به عقیده نگارنده، همین ضبط صحیح، و «نا» در معنای «آب است که به عربی ماء گویند» (تبریزی، ۱۳۳۴: ۲۰۸۵/۴). البته ضبط زنجانی را نیز می‌توان در پیوند با «ماء» توجیه کرد.

* نوای قمری و طوطی که یارد سست می بر سر نشید بلبل و صلصل: قفا نبکی و عن ذکری (منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۳۱)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، مصراع نخست محرف است و معنای درستی از آن دریافت نمی‌شود. مصحح، در توضیح لغات بیت می‌نویسد: «یاریدن: حمایت کردن، یاری کردن || سست می: سستی می، خمار» (همان، ۲۳۵). توضیح آن‌که «یارد» از مصدر یارستن (= توانستن) است نه یاریدن و اساساً در زبان فارسی مصدر یاریدن^۲ مستعمل نیست. مصراع دوم نیز چنان‌که مصحح یادآور شده است از مُعَلَّقَةُ امرؤ القیس: «قِفَا نَبْکِ مِنْ ذِکْرِی حَبِیبٍ وَ مَنزِلٍ» (امرؤ القیس، بی تا: ۸) گرفته شده است؛ لذا به جای «نبکی» و «عن» باید به ترتیب «نبک» و «من» باشد. دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۲۴) بیت را اینگونه ضبط

۱. در فرهنگ جهانگیری بیت فردوسی چنین خوانده شده است: به فرمان تو مُرغ و ماهی و مای (تبریزی، ۱۳۳۴: ۱۹۶۳/۴)

۲. شاید در شعر شعری همانند طرزی افشار - که طرزی نو بنا نهاده‌اند - بتوان نمونه‌هایی برای آن یافت.

کرده است:

نوای قمری و طوطی، که: با رودست و می بر سر

نشید بلبل و صلصل: «قفا نَبِکِ» و «من ذکری»

مطابق این ضبط، معنای درستی از مصراع نخست به دست می‌آید: نوای قمری و طوطی با رود (= نوعی ساز) و می [به علاوه می] ملازم است. «بر سر» به معنای بر سری و به علاوه است.

* ابر سیاه باز کند مطرد سیاه هر گه که روی خویش بر آورد کند همی
(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۰۳)

مصحح در توضیح «اورد» نوشته است: «اورد: آبشخور، آبگاه» (همان، ۲۰۵). طبق استقصایی که صورت گرفت، معنایی متناسب با ساختار بیت، برای این واژه در فرهنگ‌های معتبر ضبط نشده است و ظاهراً معنای نقل شده استنباط مصحح است. دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۳۶) بیت را این گونه ضبط کرده است:

ابر بهار باز کند مطرد سیاه هر گه که روی خویش به راود کند همی

راود: «جایی بود پشته‌پشته و فراز و نشیب و سبزه بر او رسته و چراگاه چهارپای باشد» (اسدی طوسی، ۱۳۹۰: ۸۵). «زمین پست و بلند و پشته‌پشته پر آب و علف...؛ سبزه‌زار» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «راود»). با توجه به ساختار بیت ضبط دبیرسیاقی بهتر است: ابر بهاری هنگامی که روی به مرغزار می‌نهد، پرچم و درفش سیاه خود را می‌گشاید. «راود» در بیتی دیگر از منوچهری نیز به کار رفته است:

کبک دری گر نشد مهندس و مساح این همه آمد شدنش چیست به راود؟^۱

(منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۳۶)

* الا تا مؤمنان گیرند روزه
بریزد از درخت ارس کافور
الا تا هندوان گیرند لکهن...
به خیزد از میان لاد، لادن
میان مجلس شمشاد و سوسن
زیادی خرم و خرم زیادی

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۱۲۷)

۱. دکتر زنجایی در اینجا نیز «اورد» ضبط کرده‌اند.

مصحح «أرس» را درختی دانسته است که از آن کافور به دست می آورند. ایشان «لاد» را نیز «اصل، بیخ، ریشه» معنی کرده اند (همان، ۱۳۰). در این بیت، «أرس» به معنی «درخت سرو کوهی» و لاد در معنای «خاک و تراب» به کار رفته است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «لاد»).^۱ توضیح آن که: کافور از درختی به همین نام (کافور) به دست می آید (نیز نک: جوینی، ۱۳۸۴: ۱/۳۴۸) و لادن (= عنبر عسلی) از زمین ریگستان حاصل می شود. نه از زمین خاکی (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «لادن»). با توجه به مطالب ذکر شده، ضبط دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۸۸) درست ترمی نماید:

نریزد از درخت ارس کافور نخیزد از میان لاد، لادن

معنی بیت این است: تا زمانی که از سرو کوهی، کافور حاصل نمی شود^۲ و تا زمانی که از گل و خاک، لادن به دست نمی آید، با شادی و خرمی زندگی کنی.

* چو دیدم رفتن آن بیسراکان بدان کشی روان پشت حوامل،
نجیب خویش را گفتم: سبکتر الا یسا دستگیر مرد فاضل

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۱۱۵)

مصحح «حوامل» را در معنای «ابره‌های سیاه باران‌زا» دانسته اند لیکن از آنجایی که روان بودن شتران بر پشت ابره‌های باران‌زا دور از ذهن است، ضبط دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۶۶) برتر می نماید:

چو دیدم رفتن آن بیسراکان^۳ بدان کشی روان زیر محامل (= محمل‌ها، کجاوه‌ها)

* شد گونه‌گونه تاک رز چون پیش نیل رنگرز

اکنونت باید خز و بز گرد آوری و ادعیه

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۱۶۸)

مصحح در توضیح «ادعیه» نوشته است: «ادعیه: (جمع دعاء). دعاها. شاید مقصود

۱. دهخدا همین بیت منوچهری را به عنوان شاهد نقل کرده است.

۲. قریب به همین مضمون: از مردم بداصل نخیزد هنر نیک کافور نخیزد ز درختان سپیدار (منوچهری، ۱۳۸۵: ۴۴)

۳. بیسراک: شتر جوان پر قدرت.

شاعر گوشه‌گرفتن و عبادت بوده است» (همان، ۱۷۰). این تعبیر درست نمی‌نماید. چرا شاعر با فرارسیدن پاییز، مخاطب را به گوشه‌گیری و عبادت فرامی‌خواند؟! به هر روی «ادعیه» با ساختار بیت متناسب نیست. دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۰۱) بیت را این گونه ضبط کرده است:

شد گونه‌گونه تاکِ رز، چون پیرهانِ رنگرز
اکنونت باید خَزّ و بَزّ گرد آوری و اوعیه

اوعیه: «جمع وعاء و وُعاء، ظروف و آوندها...» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «اوعیه»). ظاهراً جمع آوری ظروف به منظور شراب‌گیری بوده است.

* پرده راست زند نارو بر شاخ چنار پرده ماده زند قمری بر نارونا
(منوچهری، ۱۳۸۷: ۷)

شارح در تعلیقات «ماده» را «پرده‌ای از موسیقی قدیم» دانسته است (همان، ۸). در لغت‌نامه دهخدا نیز این واژه (در همین بیت) به همین صورت و همین معنا ضبط شده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «ماده»). دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱) به جای «ماده»، «باده» ضبط کرده است. داوری درباره این دو ضبط را به متخصصان موسیقی موکول می‌کنیم: «پرده باده در بعضی متون تصحیف شده و به صورت پرده ماده ثبت است. اما در اصل خود پرده باده نیز به صورت پرده موسیقی موجود نبوده و منظور از آن نوشین باده بوده است» (ستایشگر، ۱۳۷۵: ۱/۱۸۵؛ نیز نک: پورمندان، ۱۳۷۹: ۱۹۷؛ وجدانی، ۱۳۸۶: ۱/۱۱۰). «پرده باده» (به معنای پرده‌ای از موسیقی) در قابوس‌نامه نیز به کار رفته است (نک: عنصرالمعالی، ۱۳۹۱: ۱۹۶).

* طبیعت من است گاه شعر من جمیله و شه طباطبای او
(منوچهری، ۱۳۸۷: ۱۵۴)

مصراع دوم در چاپ دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۹۴) نیز به همین صورت ضبط شده، و مصحح آن را مشکوک دانسته و در وسط مصراع علامت (?) نهاده است. هر دو مصحح نیز «طباطبا» را به معنای «کریم‌الطرفین» ثبت کرده‌اند. مطابق ضبط کنونی معنای درستی از بیت حاصل نمی‌شود. از آنجاکه در کتابت گذشته، «ای» را به صورت همزه بر

روی هاء ضبط می کرده اند، می توان صورت صحیح بیت را این گونه حدس زد:
طبیعت من است گاه شعر من [جمیله ای]؛ و شه طباطبای او

مطابق این ضبط می توان بر آن بود که «جمیله» از معاشیق ادبیات عرب، و «طباطبای» از عشاق آن بوده است.^۱ معنی: طبیعت و سرشت من هنگام سرودن شعر همانند «جمیله» است و پادشاه همانند «طباطبای» خواهان و دوستدار آن است.

۴- ایرادات وزنی

در تصحیح جدید دیوان، گاهی ابیات به گونه ای ضبط شده اند که وزن آن ها مختل شده است. نمونه را:

* من ایدون چو بازم که زی تو شتابم
اگر چندم از دست برپرائی
(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۰۹)

مصراع دوم یک هجا کمتر از مصراع نخست دارد. دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۳۹) بیت را این گونه ضبط کرده است:

من ایدون چو بازم که زی تو شتابم
اگر چند از دست خود برپرائی
* به مردی تو اندر زمانه مردم نیست
که رای تو به علو است و باب تو علوی
(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۲۲)

وزن مصراع نخست مختل است.^۲ دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۴۵) بیت را این گونه ضبط کرده است:

به مردمی تو اندر زمانه مردم نیست
که رای تو به علوست و باب تو علوی
* زبان و ارغوان و اقحوان و ضیمران نو
جهان گشت از خوشی بسان لات و العزی
(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۳۱)

۱. حدس دوستم، محمدمیر جلالی است، که در نگارش این مقاله مرا بسیار یاری رساندند.
۲. اگر «تو» را با اشباع بخوانیم وزن صحیح می شود، لیکن ضبط دبیرسیاقی از نظر وزنی، روان تر و از نظر زبانی، کهن تر است.

مصراع دوم دو هجا کمتر از مصراع نخست دارد. دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۲۳) بیت را این گونه ضبط کرده است:

زبان و اُقحوان و ارغوان و ضیْمُرانِ نو جهان گشته‌ست از خوشی بسان لات و العُزی

* کندت پیشه خویش اندر آن کژ و راست پدید نیست ورا هیچ راستی و کژی

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۴۲)

مصراع اول دو هجا کمتر از مصراع دوم است. دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۲۹) بیت را این گونه ضبط کرده است:

کندت پیشه خویش اندرو همی کج و راست پدید نیست ورا هیچ راستی و کژی

* مدار دل متفکر به فتنه ایام چراکه فکرت ایام را نسزی

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۴۲)

مصراع دوم دو هجا کمتر از مصراع نخست دارد. دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۲۹) بیت را این گونه ضبط کرده است:

مدار دل متفکر به فتنه ایام چراکه فکرت ایام را همی نسزی

* ولیکن یکی سلسبیل، سیبل گشاده بُد اندر دهانش، دری

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۵۵)

ویرگولی که بعد از «سلسبیل» گذاشته‌اند، وزن مصراع را مختل کرده است. صورت صحیح مصراع این است: ولیکن یکی سلسبیلِ سیبل... .

* طوبی بر آن قلم به عنوان نامه‌بر بوحرب بختیار محمد کند همی

(همان، ۲۰۴)

مصراع نخست یک هجا کمتر از مصراع دوم دارد. دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۳۶) بیت را این گونه ضبط کرده است:

طوبی بر آن قلم که به عنوان نامه‌بر بوحرب بختیار محمد کند همی

* بوستان گویی چون بت فرخار شدست مرغکان چون سَمَن و گلچکان چون و ثنا

(منوچهری، ۱۳۸۷: ۷)

وزن مصراع اول مختل است. دبیرسیاقی (منوچهری، ۱۳۸۵: ۱) بیت را این‌گونه ضبط کرده است:

بوستان گویی بتخانه فرخار شده‌ست مرغان چون شمن و گلبنکان چون و ثنا
نمونه‌هایی از این دست، در تصحیح زنجانی فراوان دیده می‌شود که برای پرهیز از اطاله کلام از ذکر آن‌ها می‌گذریم.
مع ذلک، باید گفت که این تصحیح با وجود همه کاستی‌هایی که دارد، گاهی ضبط برخی از ابیات آن بر تصحیح دبیرسیاقی برتری دارد؛ مثلاً:
همچون تویی که خدمت کهنتر کنی و مهتر از بهر دو شسانی وز بهر یک دو آری
(منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۱۱)

قسمت انتهایی این بیت - که از چاپ دبیرسیاقی نقل شده - اندکی مبهم است و با تکلف می‌توان آن را توجیه کرد. زنجانی (منوچهری، ۱۳۸۷: ۱۸۰) بیت را به‌درستی ضبط کرده است:

چون تو نیم که خدمت کهنتر کنی و مهتر از بهر دو شسانی وز بهر یک دواوری
به قرینه شسانی (= نوعی مسکوک زر و سیم)، ضبط «دواوری» صحیح، و شرح آن چنین است: «زری بوده است رایج از طلا که هر یک از آن به پنج شانی خرج می‌شده و شانی زری بوده از طلای ده‌هفت به وزن یک درهم» (تبریزی، ۱۳۳۴: ۸۸۸/۲). در لغت‌نامه دهخدا همین بیت منوچهری به‌عنوان شاهد نقل شده است.
بیتی دیگر:

انگورها بر شاخ‌ها، ماننده چمچاخ‌ها^۱ و اویجشان چون کاخ‌ها، بستانشان چون بادیه
(منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۰۱)

دبیرسیاقی واژه «اوویج» را مرکب از: و + اوویج (= آویز) دانسته است لیکن این واژه در چاپ زنجانی (منوچهری، ۱۳۸۷: ۱۶۸) به‌صورت «وادویج» ضبط شده است:
انگورها بر شاخ‌ها ماننده چمچاخ‌ها^۱ وادیجشان چون کاخ‌ها، پستانشان چون راویه^۲

۱. چمچاخ: منحنی، خمیده، کوز.

۲. راویه: مشک آب، خیک بزرگ.

«وادیح: چفت و چوب‌بندی که تاک انگور را بر بالای آن اندازند» (تبریزی، ۱۳۳۴: ۲۲۴۵/۴). در لغت‌نامه دهخدا همین بیت منوچهری به‌عنوان شاهد برای «وادیح» نقل شده است. چنان‌که ملاحظه می‌شود، علاوه بر واژه مذکور، ضبط مصراع دوم در چاپ زنجانی، نسبت به چاپ دبیرسیاقی برتری دارد. توصیف «پستان انگور» در ابیات دیگری از منوچهری دیده می‌شود:

پستانکتان شیر به‌خروار گرفته آورده شکم پیش و ز گونه شده رخسار
(منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۵۵)

نتیجه‌گیری

در تصحیح دیوان منوچهری به کوشش دکتر برات زنجانی اشکالاتی راه یافته است. مصحح گاهی در ضبط صورت درست بیت و گاهی در شرح ابیات به خطا رفته است. از مقایسه‌ای که بین این چاپ و چاپ دبیرسیاقی صورت گرفت، مشخص شد که در اغلب موارد چاپ دبیرسیاقی، ابیات را صحیح‌تر ضبط کرده است. در پایان می‌توان گفت که تا کنون در زمینه تصحیح دیوان منوچهری، کاری که جامع و به دور از لغزش باشد ارائه نشده است.

منابع

- اسدی طوسی، علی بن احمد (۱۳۹۰). لغت فرس، تصحیح و تحشیۀ عباس اقبال آشتیانی، تهران: اساطیر.
- امرؤالقیس، ابن حُجر (بی‌تا). دیوان امرئ القیس، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دارالمعارف.
- پورمندان، مهرا (۱۳۷۹). دایرة المعارف موسیقی کهن ایران، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۳۴). برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران: زوار.

- جمال‌الدین اصفهانی، محمدبن عبدالرزاق (۱۳۷۹). دیوان استاد جمال‌الدین محمدبن عبدالرزاق اصفهانی، به تصحیح وحید دستگردی، تهران: نگاه.
- جوینی، عظاملک (۱۳۸۴). تاریخ جهانگشای جوینی، شرح و توضیح احمد خاتمی، تهران: علم.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۸). دیوان حافظ، به کوشش بهاء‌الدین خرمشاهی و هاشم جاوید، تهران: فرزانه روز.
- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۹۱). پرندگان باغ و داغ و راغ، قزوین: سایه‌گستر.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران.
- ستایشگر، مهدی (۱۳۷۵). واژه‌نامه موسیقی ایران زمین، ۲ ج، تهران: اطلاعات.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۱). «چند بیت تازه از منوچهری و بعضی نکات دیگر»، نامه فرهنگستان، سال پنجم، ش ۴، ص ۳۸-۶۴.
- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳۹۱). قابوس‌نامه، به اهتمام غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.
- قطران تبریزی، ابومنصور (۱۳۶۲). دیوان حکیم قطران تبریزی (از روی نسخه محمد نجوانی)، تهران: ققنوس.
- کمال‌الدین اسماعیل، ابوالفضل کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی (۱۳۴۸). دیوان خلاق‌المعانی ابوالفضل کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی، با اهتمام حسین بحرالعلومی، تهران: کتابفروشی دهخدا.
- مکنزی، دیوید نیل (۱۳۹۴). فرهنگ کوچک زبان پهلوی. ترجمه مهشید میرفخرایی. چاپ ششم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- منوچهری دامغانی، احمدبن قوص (۱۳۸۷). دیوان اشعار منوچهری دامغانی، به کوشش برات زنجانی، تهران: دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۸۵). دیوان منوچهری دامغانی، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار.
- وجدانی، بهروز (۱۳۸۶). فرهنگ جامع موسیقی ایرانی، تهران: گندمان.